معارف حکمی جامعه ▪ دو فصلنامه علمی تخصصی
سال دوم ▪ شماره چهارم ▪ بهار و تابستان ۱۴۰۱

بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های فارابی و صدرالمتالهین درباره تمایز وجود از ماهیت

طاهره کمالی‌زاده[۱]، زهرا سالاری طرزقی[۲]، فاطمه شهیدی[۳]

چکیده

تمایز وجود از ماهیت، به‌عنوان مسئله این پژوهش، نخستین بار توسط ارسطو مطرح شد؛ اما به دلیل جهان‌بینی خاص ارسطو، هرگز از حیطه منطقی فراتر نرفت. در فلسفه فارابی، این مسئله (منطبق با دسته‌بندی آثار فارابی)، دارای دو وجه است: بر طبق دسته اوّل، فارابی به تمایز وجود از ماهیت، تصریح دارد و آثار متافیزیکی این تمایز (مانند: عروض وجود بر ماهیت، تفسیر وجوب و امکان و علیت) نیز در فلسفه او نمود داشته است. اما بر اساس دسته دوم، فارابی تمایز مذکور را تشخیص داده، ولی به دلیل درهم‌تنیدگی معنای وجود و ماهیت، در نظام فلسفی او، کارکرد متافیزیکی نداشته است. این تمایز، در فلسفه ابن‌سینا نیز مورد اقبال قرار گرفت و بسط و گسترش یافت؛ اما به دلیل مطرح نبودن مسئله اصالت وجود یا ماهیت، به طور شایسته تبیین نشد. ازاین‌رو، با انتقادهای بسیاری از سوی برخی فلاسفه، از جمله: ابن‌رشد، سهروردی و میرداماد مواجه گردید. سرانجام ملاصدرا با طرح مسئله بنیادین اصالت وجود و با تمسک به مبانی حِکمی همچون: قاعده فرعیه، حرکت جوهری و وحدت سنخی (تشکیکی) وجود، اتحاد وجود و ماهیت را در خارج مطرح کرد که بر اساس آن، تمایز وجود و ماهیت، اعتباری است و آنچه سزاوار تحقق و ثبوت است، چیزی جز «وجود» نیست و ماهیت، امر اعتباری بوده و جز به نحو تبعی، بهره‌ای از وجود ندارد. پس، غیریتی باقی نمی‌ماند که بحث تقدم و تأخر یا تمایز، لازم آید. بنابراین، بحث تمایز وجود از ماهیت، در فلسفه ملاصدرا جایگاه معتنابهی ندارد.

واژگان کلیدی: وجود، ماهیت، تمایز وجود از ماهیت، فارابی، ملاصدرا، اصالت وجود.

۱. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران؛ kamalizadeh@ihcs.ac.ir.
۲. دانشجوی دکترای حکمت متعالیه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران؛ salaritarzaghi@yahoo.com.
۳. استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران؛ Shahidi.fateme@gmail.com.

مقدمه

موجود، به‌عنوان موضوع فلسفه اولی، به هستی و چیستی یا وجود و ماهیت، تفکیک می‌شود. بدون تردید، تمایز مذکور، یکی از اساسی‌ترین آرا و نظریات فلسفی در تفکر فلاسفه مسلمان و نخستین گام در تفکر وجودشناسی و مابعدالطبیعی مسلمانان بوده و بنیادی را فراهم می‌سازد که تمام ساختمان مابعدالطبیعی مسلمانان بر آن بنا نهاده شده است. این بحث در فلسفه اسلامی، برای اثبات دو چیز مطرح شده است: اثبات وجود واجب تعالی و اینکه ماهیتی جز وجود ندارد: «ماهیته إنیته».

تمایز این دو جزء عقلی موجود یا به عبارتی، تمایز وجود از ماهیت، اوّلین بار در آثار منطقی ارسطو مطرح شد (b۹۲ـ۱۰) و در همان حوزه مباحث منطقی باقی ماند و جایی در مباحث فلسفی پیدا نکرد. ازاین‌رو، نظریه تمایز میان وجود و ماهیت، بدون اینکه به تمایز میان واجب و ممکن منجر گردد، تا ارسطو قابل پیگیری است. با انتقال فلسفه به جهان اسلام، تمایز وجود از ماهیت، به قلمرو متافیزیکی راه یافت. فارابی، تمایز مذکور را تشخیص داد، اما رویکرد فارابی (منطبق با دسته‌بندی آثار فارابی) در کارکرد نظریه مذکور، در نظام فلسفی او یکسان نیست. در حکمت متعالیه ملاصدرا، این مسئله با تغییراتی بنیادی مواجه شد.

ابن‌سینا بر اساس نظریه تمایز وجود و ماهیت (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص۱۴۳) و نیز عروض وجود بر ماهیت (همان، ۱۳۸۳، ص۷۷)، وجودات عارض بر ماهیات را دارای حقیقت عینی می‌داند. ورود ابن‌سینا به مبحث تمایز وجود و ماهیت، از طریق اثبات واجب الوجود است. او در **اشارات و الهیات شفا** (همان، ۱۳۷۵، ص۹۷ و ۱۴۰۴، ص۳۸) در وصف ممکنات و اینکه وجود آنها از جانب غیر است، تمایز مذکور را مطرح کرده است.

ابن‌رشد، در مواضع مختلف آثارش به نقد ابن‌سینا می‌پردازد. او در **تهافت التهافت**، سخن ابن‌سینا مبنی بر زیادت وجود بر ماهیت را سخنی اشتباه و جعلی می‌داند که به تسلسل منجر می‌شود (ابن‌رشد، ۱۹۹۳، ص۱۷۵). او همچنین، بدون توجه به وجود به معنای معقول ثانی فلسفی، عروض وجود بر ماهیت به هر دو نحو معقول اولی و معقول ثانی منطقی را رد می‌کند (همان، ۱۳۷۷، ص۱۰ـ۱۱). این سخن از آنجا نشأت می‌گیرد که او عروض وجود بر ماهیت را عروض مقولی می‌داند.

سهروردی برخلاف ابن‌سینا ـ که برای اثبات تمایز واجب از ممکن، به مسئله تمایز وجود از ماهیت متمسک می‌شود ـ برای اثبات خداوند، از قانون علیت و امتناع تسلسل بهره می‌برد. او سپس، با توجه به ذهنی و اعتباری دانستن وجود و اینکه وجود برای او چیزی جز وجود محمولی و مفهومی نیست، در نقد ابن‌سینا بر زیادت و عروض خارجی وجود بر ماهیت، به ردّ نظریه تحقق عینی وجود می‌پردازد. (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج۲، ص۶۴ـ۶۷)

میرداماد به پیروی از سهروردی، طریقی مجزا از مشائیان در تبیین رابطه وجود و ماهیت، اتخاذ کرد. در حقیقت، انتقادات سهروردی باعث شد او از نظریه تحلیل اشیاء خارجی، به وجود و ماهیت و تمایز میان آنها اعراض نموده و با مفهوم مصدری دانستن وجود، تمام حقیقت اشیاء را در ماهیت آنها خلاصه کند و اذعان نماید که هر چیزی که در عین یا عین متحقق است، ماهیت است: «فإذن الوجود هناک هو بعینه نفس الماهیّة و مفاده هو تحقّق نفسه، لا تحقّق شیء» (میرداماد، ۱۳۸۵، ص۱۲۹). بدین طریق او توانست از ایرادات وارده بر نظریه ابن‌سینا در مورد ترکیب اشیاء از وجود و ماهیت بگریزد، اما سیطره دیدگاه اصالت ماهوی، مانع از تبیین درست رابطه وجود و ماهیت گردید. ملاصدرا نیز تا مدت‌ها تحت تاثیر استاد خود، بر اساس اعتقاد به اصالت ماهیت، تمایز وجود از ماهیت را پذیرفت، اما سپس با طرح نظریه بنیادین «اصالت وجود»، از نظریه تمایز وجود و ماهیت عدول کرده و به اتحاد وجود و ماهیت در خارج قائل شده است. ما در این پژوهش، ضمن تبیین موضع فارابی در خصوص نظریه تمایز وجود از ماهیت (مبتنی بر دو قسم آثار فارابی)، و نیز تحقیق درباره دیدگاه نهایی ملاصدرا در مورد رابطه وجود و ماهیت، به تطور و تحول مباحث وجودشناختی در این دو نظام فلسفی می‌پردازیم.

درباره پیشینه بحث باید اذعان کرد که پژوهش‌های متقنی دراین‌زمینه انجام گرفته که در ایده‌پردازی این مقاله بسیار مفید و تأثیرگذار بوده است، نظیر شرح‌هایی که بر کتاب اسفارنگاشته شده است. همچنین پژوهش‌هایی در موضوع هستی‌شناسی فارابی و ملاصدرا در قالب پایان‌نامه تدوین شده است، همچون: «ریشه‌یابی مسئله تمایز وجود و ماهیت در ارسطو و شکل‌گیری آن در عالم اسلام (تا ابن‌سینا) و تاثیر آن بر قرون وسطی (توماس آکوئیناس)» و «مسئله وجود و ماهیت از دیدگاه صدرالمتالهین و حکیم

لاهیجی»، و یا مقالاتی مانند «فارابی و نظریه تمایز وجود و ماهیت»، «شکل‌گیری نظریه تمایز وجود و ماهیت در جهان اسلام»، «ریشه‌های کلامی قول به تمایز وجود و ماهیت در فلسفه اسلامی»، «وجود و ماهیت در نظام فلسفی ارسطو و فارابی» و «ملاک‌های تمایز واجب از ممکن در تقسیم موجودات از نظر فارابی». اما مقایسه نظریات ملاصدرا و فارابی در موضوع مورد بحث ما، مسئله هیچ‌کدام از پژوهش‌های مذکور نبوده است. ضمن آنکه این مقاله درصدد است علاوه بر مطالعه تطبیقی در مورد رابطه وجود و ماهیت در فلسفه فارابی و ملاصدرا، اثبات نماید که تمایز وجود از ماهیت (آن گونه که مشائیان بدان معتقد بودند)، در فلسفه فارابی و ملاصدرا ـ با توجه به دلایل متقنی که ریشه در دریافت معنای متفاوت وجود و ماهیت نزد این دو حکیم دارد ـ قابل طرح نیست. این رویکرد، به مسئله تمایز وجود از ماهیت در فلسفه فارابی و صدرالمتالهین، به جنبه نوآورانه پژوهش ما خواهد افزود.

۱. رابطه وجود و ماهیت در فلسفه فارابی

به‌منظور تحلیل و بررسی رابطه وجود و ماهیت در فلسفه فارابی، با دو گروه[1] از آثار منسوب به فارابی مواجه هستیم. بر اساس محتوای دسته اوّل آثار فارابی (فصوص الحکمه، شرح رساله زنون کبیر، رساله الدعاوی القلبیة، التعلیقات و عیون المسائل)، که با اسلوب سینوی مطابقت دارد، اصل تمایز وجود از ماهیت و کارکردهای آن، به‌صراحت مطرح گردیده است. اما بر طبق دسته دوم آثار فارابی (الحروف، الفصول المنتزعة، فلسفه ارسطوطالیس، آراء اهل المدینة الفاضلة، الجمع بین رأی الحکیمین، السیاسة المدنیة و برخی از رساله‌های فلسفی فارابی)، هرچند فارابی تمایز وجود از ماهیت را تشخیص داده و به نحو تلویحی و ضمنی بدان پرداخته، اما کارکردی در نظام فلسفی او نداشته است.

این دو دسته آثار، به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

فارابی در دسته اوّل آثار، در کتاب فصوص الحکمه، میان ماهیت و هویت اشیاء،

---

۱. درباره تقسیم‌بندی مذکور در آثار فارابی، دو ادعا وجود دارد: ۱. دسته اوّل آثار فارابی، در دوران پختگی و اواخر عمر فارابی نگاشته شده است. ۲. با توجه به اسلوب متفاوت و بعضاً گرایش‌های عرفانی فارابی در نگارش آثار دسته اوّل، به نظر می‌رسد آثار مذکور، متعلق به فارابی نیستند؛ بلکه به‌اشتباه منسوب به وی گردیده‌اند. (کیانخواه، ۱۳۹۷، ص۳۲۱).

قائل به تفکیک است: «الأمور التی قبلنا لکل ماهیة و هویة، و لیست ماهیته هویته و لا داخله فی هویته» (فارابی، ۱۴۰۵، ص۴۷). او همچنین، در التعلیقات می‌گوید: «الوجود من لوازم الماهیات، لا من مقومتها» (همان، ۱۴۱۳، ص۳۷۷). همین‌طور، عبارات فارابی در رساله الدعاوی القلبیة در بیان تقسیم موجودات به واجب و ممکن، حکایت از اعتقاد راسخ فارابی به نظریه تمایز وجود از ماهیت دارد: «ممکن الوجود بالذات، واجب الوجود بالغیر و انّه یلزمه ان یکون دائماً باعتبار ذاته ممکن الوجود فیعرض له أن یکون وجوده بغیره» (همان، ۱۳۸۷، ص۱۱۷). فارابی در رساله زنون کبیر نیز معتقد است که ماهیت چیزی نمی‌تواند علت وجودی گردد که عارض بر آن است: «بهذا الطریق یعلم أن لایجوز أن تکون ماهیة الشیء سبباً لوجوده العارض للماهیة» (همان، ص۱۰۷ ـ ۱۰۸ و کمالی‌زاده، ۱۳۸۷ب، ص۹۸). بر اساس مطالب فوق، نه تنها فارابی بر تمایز وجود از ماهیت تصریح داشته است، بلکه مهم‌ترین کارکردهای این نظریه، نظیر عروض وجود بر ماهیت و تقسیم موجودات به واجب و ممکن، در نظام فلسفی او نُمود دارد.

فارابی در دسته دوم آثار خویش، در کتاب الحروف، ضمن بیان معانی «موجود»، بحث رابطه وجود و ماهیت را مطرح نموده است. او بعد از بیان معانی موجود (مقولات، صادق و واقعیت عینی خارجی)، در توضیح معنای اخیر، به بیان رابطه وجود و موجود می‌پردازد. فارابی معتقد است که در سه معنای ماهیت در ماهیات منقسم (به نحو مجموع یا جمله، مجموع تقسیم‌شده به اجزاء و جزء جزء از اجزاء هریک به تنهایی)، وجود غیر از موجود است؛ زیرا در این ماهیّات، موجود بودن شیء، به تمام ماهیت است؛ درحالی‌که «وجود» عبارت است از ماهیت ملخص یا هریک از اجزای مقوم این ماهیت به تنهایی. در حقیقت، «وجود»، معادل ذاتیات و اسباب درونی شیء است. بنابراین، در این ماهیات، نسبت وجود به موجود، نسبت جزء به کل است؛ اما در ماهیات غیر منقسم (بسیط)، «موجود» و «وجود»، یکی هستند. ازاین‌رو، معنای وجود متناظر با این معنای موجود، عبارت است از ذات یا اجزای ذات شیء، که شیء به آن موجود است و معنای «موجود» نیز چیزی جز کل یک موجود نیست (فارابی، ۱۹۸۶، ص۱۱۶ ـ ۱۱۷ و ۲۱۹). فارابی در ظاهر، قصد بیان رابطه وجود و موجود را دارد، ولی هدفش بیان معانی ماهیت و

رابطه آن با وجود و در نهایت، تبیین درهم‌تنیدگی معنای موجود، وجود و ماهیت در عین تمایز آنهاست. نمونه‌ای از این درهم‌تنیدگی و عینیت، به طور واضح و صریح، در کتاب الحروف، مشهود است: «لان وجوده و ماهیته انه حیوان». (همان، ص۲۱۶) همچنین فارابی در کتاب آراء اهل المدینة الفاضلة، در تبیین جریان خلقت و فیض، به درهم‌تنیدگی معنای وجود و ماهیت اشاره می‌کند: «الموجودات کثیرة و هی مع کثرتها متفاضلة و جوهره جوهر یفیض منه کل وجود، کان کاملاً او ناقصاً. و جوهره ایضاً جوهر، اذا فاضت منه الموجودات کلّها بترتیب مراتبها، حصل عنه لکل موجود قسطه الذی له من الوجود و مرتبته منه» (همان، ۱۹۹۵، ص۴۸). بر اساس سخنان مذکور، «ماهیت»، تحقق خاص هر موجود و قسطی از وجود است که هر موجودی آن را دارا است.

حتی در الحروف فارابی عباراتی وجود دارد که با نظریه «عروض وجود بر ماهیت» ـ به‌عنوان مهم‌ترین کارکرد بحث تمایز وجود از ماهیت ـ در تقابل است.[1] او به وضوح نسبت به مسئله عروض وجود، هشدار داده و می‌گوید: «در زبان عربی، چنین تخیل می‌شود که هر مشتقی بر دو امر دلالت دارد: بر موضوعی که تصریحی به آن شده و نیز بر معنای مصدری که از آن، در موضوعی مشتق شده است. به همین دلیل، در مورد لفظ «موجود» نیز این اشتباه صورت می‌گیرد؛ یعنی تصور می‌شود که لفظ «موجود» (همانند دیگر مفاهیم مشتق)، بر دو امر دلالت دارد: موضوعی که تصریحی به آن نشده و معنایی که لفظ «وجود»

---

۱. «و لان لفظه الموجود و هی اول ما وضعت فی العربیة مشتقة و کل مشتق فانه یخیل بینیته فی ما یدل علیه موضوعا لم یصرح به و معنی المصدر الذی منه اشتق فی ذلک الموضوع، فلذلک صارت لفظه الموجود تخیل فی کل شی معنی فی موضوع لم یصرح به و ذلک المعنی هو المدلول علیه بلفظ الوجود، حتی تخیل وجودا فی موضوع لم یصرح به، فهم ان الوجود کالعرض فی موضوع او تخیل ایضا فیه انه کائن عن الانسان، اذ کانت هذه اللفظة منقولة من المعانی التی یوقع علیها الجمهور هذه اللفظة، و هی التی للدلالة علیها وضعت من اول ما وضعت و کانت معانی کائنة عن الانسان الی شیء آخر». (فارابی، ۱۹۸۶، ص۱۱۳)

عروض وجود بر ماهیت، یکی از لوازم تمایز هستی‌شناختی وجود از ماهیت است که در فلسفه ابن‌سینا به‌صراحت تبیین گردیده است. بر اساس این قاعده، «وجود»، در عین حال که وجود فی‌نفسه دارد، اما در قیاس با ماهیتی که در آن حاضر است، عرض محسوب می‌شود. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مقاله مصطفی زالی با عنوان «تمایز وجود و ماهیت نزد ابن‌سینا، ذهنی یا خارجی» و مقاله محمدباقر قمی با عنوان «معنای عرض بودن وجود در فلسفه ابن‌سینا».

بر آن عارض گردیده است. ازاین‌رو، تخیل می‌شود که وجود مانند عرض، در موضوع است، یا اینکه لفظ «وجود» مانند سایر اعراض، کائن از انسان است». (همان، ۱۹۸۶، ص۱۱۳)

همچنین، فارابی در باب سوم الحروف (پرسش‌های فلسفی)، درباره ترتیب سؤال‌های فلسفی معتقد است که با مای شارحه در مورد چیزی می‌پرسیم که جواب آن، چیزی جز شرح الإسم نیست. بعد از پرسش از «هل» (بسیطه و مرکبه) و اثبات وجود شیء (آنچه قوام شیء به آن است)، با پرسش مای حقیقیه (ماوجوده، ماهو)، چیستی شیء، بر ما مدلل می‌گردد. این سخنان، حاکی از آن است که نمی‌توان به ماهیت چیزی دست یافت، مگر بعد از اثبات وجود آن. پس، ماهیت چیزی در خارج، جدا از وجود آن نیست. (همان، ص۲۱۲ ـ ۲۱۴)

بر طبق مطالب مذکور، در فلسفه فارابی، تمایز وجود از ماهیت، شناسایی و به آن اشارات ضمنی نیز شده است، اما کارکردی که در فلسفه ابن‌سینا داشته، برای فارابی مطرح نبوده است. عوامل عدیده‌ای از عدم کاربرد متافیزیکی تمایز وجود از ماهیت به نحو سینوی در فلسفه فارابی (منطبق با دسته دوم آثار فارابی) حکایت می‌کند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

۲. دلایل عدم کاربرد متافیزیکی نظریه تمایز وجود از ماهیت در فلسفه فارابی (منطبق با دسته دوم آثار فارابی)

۱ـ۲. تفسیر وجوب و امکان[۱]

شواهد، حاکی از آن است که فارابی به تبع ارسطو، وجوب و امکان را بر دو مبنای قوه و فعل و نیز ازلیّت، تبیین می‌کند. بر مبنای اوّل، ملاک فارابی برای تمایز موجود واجب از ممکن، دارا بودن ماهیت یا عدم آن نیست؛ بلکه ملاک تمایز، بالقوه و بالفعل بودن است. ازاین‌رو، موجودات ممکن، شامل موجودات مادی می‌گردند که مختلط از جهت بالقوه و بالفعل بودن هستند (و هي مختلطة من وجود و لاوجود) (همان، ۱۹۹۶ب، ص۵۶)، و موجودات ضروری نیز شامل مجردات و عقول می‌گردند که هیچ حالت منتظره‌ای ندارند و بالفعل تام هستند. فارابی در انتخاب ملاک قوه و فعل در تقسیم موجودات، کاملاً تحت تأثیر

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: شهیدی، فاطمه (۱۳۹۵ش)، «نسبت امر ممکن با زمان و قوه در فلسفه فارابی»، مجله جاویدان خرد، ش۳۰، ص۸۳ ـ ۱۰۰.

ارسطو قرار دارد؛ چنان‌که در شرح العبارة ارسطو به این مسئله اشاره شده است.[۱] (همان، ۱۴۰۹، ج۲، ص۱۸۴)

درباره تفسیر وجوب و امکان مد نظر فارابی بر مبنای ازلیت، باید گفت که فارابی پس از اثبات موجودیت هر سه قسم موجودات (واجب، ممکن و ممتنع)، از طریق برهان، به اثبات کثرت و تناهی سلسله موجودات و نیز حرکت آنها از ناقص‌ترین مرحله تا رسیدن به موجود کامل می‌پردازد و این موجود کامل، همان موجود ازلی، واحد مطلق و حقیقی است. هر امر موجود، واحد و حقیقی، وامدار این موجود اوّل است.[۲] (همان، ۱۹۹۶الف، ص۷۵ و۷۶)

۲ـ۲. علیت در فلسفه فارابی

از جمله مباحث دیگری که در تعیین موضع فارابی درباره رابطه وجود و ماهیت می‌تواند راهگشا باشد، مبحث علیت است. سخنان فارابی در کتاب احصاء العلوم، آراء اهل المدینة الفاضلة والسیاسة المدنیة درباره مراتب موجودات از موجود ناقص به موجود کامل و اتم، و احتیاج موجودات ناقص به موجودات کامل (علت فاعلی) (همان، ۱۹۹۶الف، ص۷۶؛ ۱۹۹۵، ص۴۸ و ۱۹۹۶ب، ص۲۱)، حاکی از آن است که فارابی، ملاک نیازمندی موجودات به علت هستی‌بخش را نقص می‌داند، نه امکان ذاتی.

مسئله دیگری که تفاوت علیت مورد نظر فارابی و فلاسفه متأخر از او را روشن می‌سازد، تبیین متفاوت فارابی در تقسیم اسباب وجود است. فارابی در عباراتی نه چندان واضح در کتاب الحروف، اسباب وجود شیء را بر دو قسم داخلی و خارجی می‌داند. اسباب خارجی وجود، فاعل و حافظ است و مراد از اسباب داخلی، همان ماهیت است (همان، ۱۹۸۶، ص۲۰۵ ـ ۲۰۶). در اینجا فارابی، هم اسباب داخلی و هم اسباب خارجی را اسباب وجود شیء می‌داند؛ درحالی‌که در نظام مشائی، بر اساس تمایز مابعدالطبیعی میان وجود و ماهیت، علل داخلی، علل ماهیت شیء است و علل خارجی، علل وجود شیء است. (طوسی، ۱۳۷۵، ج۳، ص۱۱ و کیانخواه، ۱۳۹۷، ص۲۷۶)

به نظر می‌رسد که بحث علیت در فلسفه فارابی، هنوز نضج نیافته است. گویی

---

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: فارابی، ۱۹۹۶ب، ص۵۶ ـ ۵۷ و ۷۸؛ ۱۹۸۶، ص۱۱۹ و ۱۲۷ و ۱۹۹۵، ص۴۸.

۲. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: فارابی، ۱۹۹۵، ص۷۵ ـ ۷۶ و ۱۹۸۷، ج۱، ص۱۰۶ ـ ۱۰۸.

فارابی در بحث علیت، همانند تمایز وجود از ماهیت، در میانه راه ارسطو و ابن‌سینا و حکمای بعدی قرار دارد. بر این اساس، نه علیت ارسطو (علیت تغییر و حرکت) مد نظر اوست و نه به علیت سینوی رسیده است.

۳ـ۲. فیض

فارابی به نظریه فیض معتقد است، ولی برخلاف دیگر مشائیان که «وجود» را عطیه‌ای می‌دانند که از جانب واجب الوجود به ماهیت افاضه شده و به آن تعلق گرفته است. فارابی، خلقت را افاضه وجود به ماهیت نمی‌داند؛ بلکه معتقد است که خلقت یا فیض الهی، خلق «وجود خاص» یا «قسط وجود» است (فارابی، ۱۹۸۶، ص۲۵۵)؛ چنان‌که در آراء اهل المدینة الفاضلة ـ که قسط وجود موجود اوّل را «اکمل الوجود» می‌داند ـ مباحث آفرینش و نظریه فیض، تفسیری متفاوت از نظام سینوی پیدا می‌کند. فارابی، «موجود اوّل» را موجودی می‌داند که همه موجودات، بر اساس ترتیبی که دارند، از او افاضه می‌شوند و در جریان فیض الهی برای هر موجودی، اعم از کامل‌ترین تا ناقص‌ترین مرتبه مخلوقات، «قسطی از وجود» ـ که بر مبنای رتبه‌اش دارای آن است ـ حاصل می‌شود. (همان، ۱۹۹۵، ص۳۷)

۴ـ۲. معنا و شأنیت وجود و ماهیت در فلسفه فارابی

واژه «ماهیت»، اوّلین بار در کلام فارابی دیده شده و او ابداع‌کننده این واژه است؛ اما معنای ماهیت در کلام او، آنگاه بر ما روشن می‌گردد که بدانیم فارابی، معدوم را فاقد ماهیت می‌داند. همچنین فارابی، واژه ماهیت را در مورد چیزی به کار می‌برد که دارای وجود و تحقق عینی است (حکمت، ۱۳۸۹، ص۲۴۴ و ۲۵۳). همان طور که پیش از این گفته شد، تقریرات فارابی در بیان معنای سوم موجود[1] (ماهیت خارج از نفس)، به‌خوبی تبیین‌کننده معنای ماهیت است. او در این قسمت، درباره معنایی از ماهیت صحبت می‌کند که کاملاً متفاوت از معنای ماهیت به معنای اعتباری و ذهنی است: «و گاه می‌گوییم شیء،

---

۱. فارابی در کتاب الحروف، سه معنا برای موجود در نظر می‌گیرد: موجود به معنای مقولات، صادق و آنچه در خارج، ماهیتی منحاز از سایر اشیا دارد. البته وی سپس، این سه معنا را به دو معنا (صادق و موجودی که ماهیتی منحاز از سایر موجودات دارد) تقلیل می‌دهد و این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که فارابی ـ برخلاف ارسطو ـ مقولات را دربردارنده همه موجودات نمی‌داند. (فارابی، ۱۹۸۶، ص۱۱۷).

موجود است و منظورمان این است که آن شیء، دارای ماهیتی خارج از نفس است. چه در نفس، تصور شده باشد و چه تصور نشده باشد» (فارابی، ۱۹۸۶، ص۱۱۳). او در این عبارت، به‌صراحت، ماهیت را به معنای «موجود» لحاظ می‌کند و عینیت خارجی را شرط ماهیت داشتن می‌داند.[۱] ازاین‌رو در ادامه می‌گوید: «در مجموع، هرآنچه درست است در پاسخ به سؤال «ما هو هذا الشیء» بیاید، ماهیت نامیده می‌شود که در پاسخ به این سؤال، گاه جنس، گاه فصل، گاه ماده یا صورت و گاه حد می‌آید و همه اینها ماهیت انقسام‌پذیر یک شیء هستند». (همان)

با توجه به مطالب مذکور، می‌توان نتیجه گرفت که ماهیت به معنای «ما یقال فی جواب ما هو»، جایگاهی در فلسفه فارابی ندارد؛ بلکه در مواضع مختلف آثارش به «الذی هو به فی ذاته موجود» معنا می‌کند (همان، ۱۹۹۵، ص۳۵ و ۱۹۹۶ب، ص۴۱). در الحروف نیز ماهیت (هرآنچه قوام ذاتش به آن است)، در جواب به «چه هست شیء» (ما هو الشیء) آورده می‌شود که ناظر بر وجود خارجی شیء است. بر مبنای این سخن، آنچه در بیرون تحقق ندارد، ماهیت نیز ندارد (همان، ۱۹۸۶، ص۱۲۱ و شهیدی، ۱۳۸۸، ص۴). این سخنان، از درهم‌تنیدگی معنای وجود و ماهیت و اینکه رابطه این دو، چیزی بیشتر از دو گونه اعتبار از امر واحد نیست، حکایت دارد.

شایان ذکر است که در دسته دوم آثار فارابی نیز عباراتی وجود دارد که بر اعتقاد فارابی به تمایز وجود از ماهیت دلالت دارد. در ادامه، به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

مسائلی از جمله مساوقت واحد و موجود (فارابی، ۱۹۹۰، ص۵۱) و رابطه وجود و موجود (همان، ۱۹۸۶، ص۱۱۶ـ ۱۱۷ و ۲۱۹) در فلسفه فارابی، بدون در نظر گرفتن تمایز مذکور، قابل پذیرش نیست.[۲]

یکی دیگر از مسائل مطرح در فلسفه فارابی که تصریحی به نظریه تمایز وجود از ماهیت نشده، اما می‌تواند به‌عنوان یکی از دلایل طرح نظریه مذکور عنوان گردد، مسئله

---

۱. البته فارابی در برخی مواضع، ماهیت را برای امور صرفاً ذهنی در نظر می‌گیرد؛ مانند خلأ که فارابی پاسخ به سؤال «ما هو الخلأ» را شرح الاسم می‌داند. (همان، ص۱۱۸).

۲. استفان من، در مقاله‌ای به این مسئله پرداخته است. (menn. 2012. p 64-66).

رابطه شیء و موجود است. متکلمان، اوّلین کسانی بودند که رابطه موجود با شیء[1] را بیان کردند. معانی مختلف شیء در قرآن، این مسئله را برای آنها مطرح کرد که آیا مفهوم شیء را می‌توان در مورد خدا به کار برد یا نه (اشعری، ۱۴۲۷، ص۵۰ و ۲۸۲). همچنین نظریه شیء بودن موجودات قبل از وجود (معدومات) یا در عدم بعد از وجود و نیز نحوه علم خدا به موجودات قبل از وجود آنها، باعث اختلاف بین متکلمان شد و در نهایت، معضل تمایز یا عدم تمایز اشیا قبل و بعد از ایجاد را به وجود آورد که به اعتقاد به شیء غیر موجود غیر متمایز ابدی منجر گردید که با اصل توحید، در تناقض است. فارابی برای حل این معضل، شیء را اعم از موجود می‌داند، چون موجود، بر موجودات خارجی انطباق دارد؛ اما شیء، هم بر موجودات ذهنی و هم خارجی و هم محالات، دلالت دارد. البته موجود نیز بر وجهی دیگر، اعم از شیء است؛ زیرا می‌تواند رابط بین موضوع و محمول باشد، ولی شیء نمی‌تواند نقش رابط در قضیه را ایفا کند. این در حالی است که «لیس شیء» و «غیر موجود»، با هم منطبق هستند. نتیجه اینکه ماسوای موجود، «لیس بشیء» است که هیچ ماهیتی ندارد (فارابی، ۱۹۸۶، ص۱۲۸). بدین‌ترتیب، بحث کلامی شیء و موجود، زمینه طرح نظریه تمایز وجود از ماهیت در فلسفه اسلامی را فراهم کرد. (کمالی‌زاده، ۱۳۸۷الف، ص۱۵۲ـ ۱۶۲)

۳. رابطه وجود و ماهیت در حکمت متعالیه صدرایی

تمایز متافیزیکی وجود از ماهیت، که به طور صریح در فلسفه مشاء مطرح گردید، در فلسفه ملاصدرا با استعانت از مسئله اصالت وجود، به طرح مسئله تقدم وجود بر ماهیت و سپس اتحاد آن دو منجر گردید. ملاصدرا درباره رابطه وجود و ماهیت، سه موضع دارد: ۱. تمایز فلسفی میان وجود و ماهیت؛ ۲. تقدم وجود بر ماهیت؛ ۳. اتحاد وجود و ماهیت.

در ادامه، به بیان توضیحاتی درباره هریک می‌پردازیم:

۱ـ۳. تمایز فلسفی میان وجود و ماهیت

ملاصدرا ابتداء بر اساس قاعده «کل ممکن زوج ترکیبی من ماهیة و وجود» و بر مبنای فلسفه رسمی، قائل به تمایز فلسفی میان وجود و ماهیت گردیده است (صدرالمتالهین،

---

۱. برای مطالعه بیشتر، ر. ک: کمالی‌زاده، طاهره (۱۳۸۷ش)، «ریشه‌های کلامی قول به تمایز وجود و ماهیت در فلسفه اسلامی»، مقالات و بررسی‌ها، ش۹۰، ص۱۴۹ ـ ۱۶۹.

۱۹۸۱، ج۱، ص۱۸۷ و همان، ۱۳۶۳، ص۱۱). فلسفه ملاصدرا در این بخش، همانند فلاسفه قبل، موجودشناسانه است؛ زیرا از ترکیب انضمامی وجود و ماهیت در ممکنات و محوریت آنها، به‌عنوان دو عامل اصلی وجودشناسی ممکنات سخن می‌گوید. او در موضع دیگری از کتاب ارزشمند اسفار، در پاسخ به اشکال دوم بر اصالت وجود و در انکار وصفیت وجود برای ذات، به ردّ نظریه تمایز وجود از ماهیت می‌پردازد. (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۵۸)

۲ـ۳. تقدم وجود بر ماهیت

ملاصدرا در این دیدگاه، سعی دارد گامی فراتر از نظریه تمایز وجود از ماهیت بردارد. او در کتاب اسفار، بعد از بیان پنج نوع تقدم، تقدم وجود بر ماهیت را تقدم بالحقیقه می‌داند (همان، ج۳، ص۲۵۵ ـ ۲۵۸) و در موضع دیگری از همین کتاب، بر تقدم وجود بر ماهیت در خارج تأکید دارد[1] (همان، ج۲، ص۲۹۰). او همچنین در الشواهد الربوبیة، از بین وجود و ماهیت، وجود را متقدم بر دیگری دانسته و معتقد است ماهیت، به نحو تبعی در خارج موجود است: «مرتبة الوجود متقدمة علی مرتبة الماهیة فی الواقع» (همان، ص۶۶). او در تبیین تقدم وجود بر ماهیت، تابع بودن ماهیت نسبت به وجود را همانند تبعیت سایه نسبت به شخص، و شبح نسبت به ذوالشبح می‌داند (همان، ۱۳۸۶، ص۱۳۶). در حقیقت، تقدم وجود بر ماهیت، در ظرف خارج است، اما در ظرف ذهن، این ماهیت است که بر وجود تقدم دارد (تقدم ماهوی). ملاصدرا در اسفار، به‌صراحت بین این دو نوع تقدم، قائل به تمایز شده است[2] (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۷۵). او در المشاعر نیز ضمن تفکیک آنها، به‌خوبی دلیل تمایز بین این دو نوع تقدم را بیان کرده است: «در قضایای ذهنی، ماهیت، اصیل است؛ زیرا موضوع آنها در ظرف ذهن است» (همان، ۱۳۶۳، ص۳۱). لازم به توجه است که این نحوه از تقدم وجود و ماهیت در ظرف عین و ذهن، صراحتاً در کلام محقق طوسی در شرح اشارات آمده است. ملاصدرا در الشواهد الربوبیة ضمن تبیین کلام محقق طوسی (طوسی، ۱۳۷۵، ج۳، ص۲۴۵ ـ ۲۴۶)، تقدم و تأخر وجود و ماهیت در ذهن و خارج را منافی پذیرش اتحاد وجود و ماهیت نمی‌داند. (صدرالمتالهین، ۱۳۸۶، ص۱۴۰)

---

۱. «فالحکم بان هذا النحو من الوجود الانسان اولی من الحکم بان ماهیة الانسان موجودة». (صدرالمتالهین، ۱۹۸۱، ج۲، ص۲۹۰).

۲. «مرتبة الوجود متقدم علی مرتبة الماهیة فی الواقع و ان کانت متاخرة عنها فی الذهن». (همان، ج۱، ص۷۵).

در مورد تقدم وجود بر ماهیت و برعکس (تقدم ماهیت بر وجود) باید گفت، ملاصدرا برخلاف برخی فلاسفه از جمله میرداماد، که معنای وجود را به معنای مصدری (موجودیت) تقلیل می‌دهند، برای وجود دو معنا قائل است: وجود به معنای مصدری (معنای اعتباری و ذهنی وجود) و وجود به معنای اسمی (معنای حقیقی وجود). بر طبق معنای اوّل، ماهیت بر وجود تقدم دارد؛ اما بر طبق معنای دوم، این وجود است که متقدم بر ماهیت است. ملاصدرا در المشاعر به خوبی به بیان تمایز بین این دو نوع تقدم پرداخته است: «أما بحسب الخارج، فالأصل و الموجود هو الوجود، لانه الصادر عن الجاهل بالذات و الماهية متّحده به محمولة علیه، لا کحمل العرضیات اللاحقة، بل حملها علیه و اتحادها به بحسب نفس هویته و ذاته، و أما بحسب الذهن، فالمتقدم هی الماهية؛ لأنها مفهوم کلی ذهنی یحصل بکنهها فی الذهن و لا یحصل من الوجود إلا مفهومه العام الإعتباری، فالماهية هی الأصل فی القضایا الذهنية، لا الخارجية، و التقدّم هاهنا تقدّم بالمعنی و الماهية، لا بالوجود». (همان، ۱۳۶۳، ص۳۱ و حسینی، ۱۳۹۸، ص۲۰۶)

نکته قابل توجه در این نوع رابطه از وجود و ماهیت، این است که نمی‌توان از تقدم وجود و ماهیت، بدون توجه و التفات به تمایز وجود و ماهیت سخن گفت. ازاین‌رو، همچنان تفکیک وجود از ماهیت، بر هستی‌شناسی صدرالمتألهین سیطره دارد.

۳ـ۳. اتحاد میان وجود و ماهیت

نهایتاً ملاصدرا در کتاب الشواهد الربوبية، اتحاد وجود و ماهیت را مطرح می‌کند: «بین وجود و ماهیت، ملازمه عقلیه است، نه فقط همراهی به‌حسب اتفاق؛ بلکه به معنایی که میان حکما مطرح است» (صدرالمتالهین، ۱۳۸۶، ص۱۳۶). همچنین در اسفار می‌گوید: «إنّ الماهية متحدة مع الوجود فی الواقع نوعاً من الاتحاد» (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۵۶). بنابراین، مطابق اصالت وجود، تغایر و تمایز حقیقی میان وجود و ماهیت برقرار نیست؛ بلکه این تغایر، اعتباری است. این عبارات، حاکی از آن است که آنچه سزاوار تحقق و ثبوت است، چیزی جز «وجود» نیست و ماهیت، به جز به نحو بالعرض و المجاز، بهره‌ای از وجود ندارد. پس، غیریتی باقی نمی‌ماند که بحث تقدم و تأخر یا تمایز، لازم آید. ملاصدرا در موضع دیگری از اسفار نیز عباراتی دارد که بر همین مضمون است: «إنّ العلاقة بینهما اتحادية، اوّل من دون تقدم أحدهما علی الاخِر فی الواقع، فإنّ الموجود فی الحقيقة هو الوجود و الماهية منتزعة

عنه و متحدة معه» (همان، ص۱۰۱). در واقع، بر اساس نظریه اتحاد وجود و ماهیت، هیچ غیریتی بین این دو نیست و برخلاف نظریه تمایز وجود از ماهیت، که ترکیب وجود و ماهیت انضمامی است، ملاصدرا بر ترکیب اتحادی وجود و ماهیت تأکید دارد؛ چنان‌که در المشاعر می‌گوید: «أمّا بحسب الخارج فالاصل و الموجود هو الوجود و الماهیة متحدة به محموله علیه، لا کحمل العرضیات اللاحقة، بل حملها علیه اتحادها به بحسب نفس هویته و ذاته». (همان، ۱۳۶۳، ص۳۱)

البته ملاصدرا در برخی موارد، قائل به عینیت وجود و ماهیت است و برای تبیین عینیت مذکور، از مثال‌هایی همچون عینیت جنس و فصل (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۵۹ و ۱۰۰) و عینیت ذات و صفات خدا (همان، ۱۳۸۶، ص۱۶۲) استفاده می‌کند. مسئله قابل تأمل در این نوع رابطه از وجود و ماهیت، این است که این عینیت باید به‌درستی تفسیر گردد؛ وگرنه بالضروره با عینیت مورد نظر فارابی، قابل تطبیق خواهد بود. ملاصدرا در اسفار به صراحت ما را از این اشتباه برحذر می‌دارد و از این مسئله، با تعبیر «ماهیت مخلوطه به وجود» یاد می‌کند و سپس متذکر می‌شود که در این رابطه (بین وجود و ماهیت)، ماهیت، موصوف به وجود است، نه مخلوط به آن. (همان، ص۵۷)

ملاصدرا در مواضع مختلف آثار خود[1]، به نفی بحث تمایز و به‌تبع آن، تقدم می‌پردازد؛ زیرا جز وجود، چیزی نیست که تقدم و تأخر لازم آید، چون بر اساس اصالت وجود، تغایر و تمایز حقیقی میان وجود و ماهیت برقرار نیست؛ بلکه این تغایر، اعتباری است و آنچه سزاوار تحقق است، چیزی جز «وجود» نیست و ماهیت، مطابق اصالت ماهیت، بهره‌ای از وجود ندارد؛ چنان‌که در اسفار می‌گوید: «فالنسبة بینهما الاتحادیة، لایتصور بین شیئین متحصلین بل إنّما یتصور بین متحصل و لامتحصل» (همان، ص۱۰۰). ملاصدرا در المشاعر نیز این مسئله را تبیین می‌نماید: «إنّ الوجود بنفسه أو بجاعله موجود، و الماهیة بحسب نفسها و اعتبار تجرید العقل ایّاها عن کافة الوجودات، لها نحو من الثبوت کما سیجیء بیانه. و الجاعل إنّ کونهما معاً فی الواقع عبارة عن کون الوجود بذاته موجوداً و الماهیة متحدة به و موجودة بنفسه لا بغیره. فالفاعل إذا أفاد الماهیة، أفاد موجودها، و إذا أفاد الوجود، أفاد بنفسه. فوجود کل شیء هو

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج۱، ص۴۰۳ و ۲۴۵ ـ ۲۴۶؛ ج۲، ص۲۳۶ و ۲۴۸ و ۱۳۶۳، ص۴.

فی ذاته مصداق لحمل ماهیة ذلک الشیء علیه. فلا تقدّم و تأخّر لأحدهما علی الآخر». (همان، ۱۳۶۳، ص۲۳ ـ ۲۴)

مطلب حائز اهمیت در این مسئله، آن است که اتحاد وجود و ماهیت، به معنای آن نیست که ماهیت، امری عدمی باشد؛ بلکه اسناد تحقق به ماهیت، اسناد إلی غیر ما هو له و بالعرض است؛ چنان‌که ملاصدرا در الشواهد الربوبیة به این امر تصریح می‌کند: «إنّ الوجود هو الاصل فی التحقق و الماهیة تبع له... فیکون الوجود موجوداً فی نفسه بالذات و الماهیة موجودة بالوجود أی بالعرض و هما متحدان بهذا الأصل». (همان، ۱۳۸۶، ص۱۳۶)

در خاتمه بحث، ذکر این نکته ضرورت دارد که ملاصدرا با گذر از تمایز وجود و ماهیت، به تقدم وجود و ماهیت و نهایتاً عینیت وجود و ماهیت، به معنای وجود تبعی و ظلی ماهیت در برابر وجود، در سایه نظریه اصالت وجود، کاربردهای جدیدی از رابطه وجود و ماهیت به دست می‌آورد، مانند تمایز احکام وجود از احکام ماهیت. همچنین، ملاک نیاز ممکنات به واجب، دیگر محدود به تمایز وجود از ماهیت نیست؛ بلکه تمایز بین مراتب حقیقت وجود مطرح می‌گردد و امکان فقری، جایگزین امکان ماهوی می‌گردد.[۱]

۴. مبانی نظریه اتحاد وجود و ماهیت در حکمت متعالیه ملاصدرا

۱ـ۴. اصالت وجود

بحث تمایز «ماهیت» و «وجود» که با فارابی وارد فلسفه اسلامی گردید، بعد از استقرار و تثبیت در فلسفه ابن‌سینا، به این بحث منتهی شد که کدام‌یک از این دو، مبنای واقعیت، تشکیل‌دهنده حقیقت موجودات و دارای منشأ اثر است. ملاصدرا مدعی است که «مصداق واقعی» و «فرد بالذات» شیء، چیزی جز حقیقت عینی وجود نیست (همان). در واقع، بر اساس اصالت وجود، واقعیتی که جهان خارج از آن تشکیل یافته است، همان وجود است و ماهیات، بهره‌ای از وجود ندارند (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۳۸). نظریه اصالت وجود، به نوبه خود، ثمراتی در فلسفه ملاصدرا داشته است که در اتخاذ نظریه اتحاد وجود و ماهیت در حکمت متعالیه، نقش مهمی را ایفا کرده است. از جمله این ثمرات، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

---

۱. تفصیل موارد مذکور، خارج از حوصله پژوهش حاضر است.

الف) تفکیک حقیقت وجود از مفهوم وجود: ملاصدرا همواره بر لزوم فرق نهادن بین دو معنا از «وجود»، یعنی مفهوم انتزاعی تعقلی (معقول ثانی فلسفی) و حقیقت عینی وجود تأکید دارد (همان، ص۳۵ و ۱۳۶۳، ص۴). بر اساس عمومیت و شمول مفهوم وجود، تفاوتی بین موجودات، حتی واجب الوجود و ممکنات نیست (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۳۶). از طرفی، این مفاهیم انتزاعی و اعتباری باید مابازای حقیقی در خارج داشته باشند؛ زیرا بر مبنای اصالت وجود، خارج از دایره وجود، چیزی نیست که بتواند منشأ انتزاع این مفهوم گردد.

ب) تفاوت معنای اسمی و مصدری وجود: ملاصدرا بین معنای اسمی و مصدری وجود، قائل به تفکیک است و در بحث اصالت وجود، به معنای اسمیِ آن نظر دارد. وی برای تبیین تفاوت این دو معنا از «وجود»، به بیان معانی متفاوت از «نور» متوسل می‌گردد. او سپس، وجود مورد نظر میرداماد (معنای عام مصدری وجود) را به «وجود اثباتی» تعبیر می‌کند و نتیجه می‌گیرد که «وجود» به این معنا، اعتباری است. (همان، ص۶۰ و ۶۳)

ج) اهمیت و محوریت «وجود» در فلسفه ملاصدرا: او معتقد است پیشینیان نتوانسته‌اند درک درستی از وجود و احکام و لوازم آن داشته باشند (همان، ص۲۸)؛ ولی ملاصدرا مسئله وجود را مهم‌ترین مسئله فلسفی خود و عدم آگاهی به وجود را موجب جهل به همه معارف عنوان می‌کند (همان، ۱۳۶۳، ص۴). او در نهایت، به این مهم می‌رسد که تنها «وجود» است که واقعیت دارد و به واسطه «وجود» است که اشیا و موجودات هستند (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۴۰). این سخن ملاصدرا بدان معناست که اوّلاً: هیچ واقعیتی غیر از «وجود»، تحقق ندارد و ثانیاً: بدون «وجود»، هیچ معرفتی به واقعیت میسر نیست.

۲ـ۴. وحدت تشکیکی وجود

ملاصدرا درباره وحدت وجود[1] نظریه‌ای ارائه می‌دهد که بر اساس آن، حقیقت وجود در عین

۱. درباره وحدت مورد نظر ملاصدرا، دو تفسیر و نظریه وجود دارد: اوّل: وحدت شخصی وجود مورد نظر ملاصدرا، هیچ منافاتی با وحدت تشکیکی وجود ندارد و هر دو نظریه با هم سازگار هستند (پژوهش حاضر، بر این اصل استوار است). طبق تفسیر ملاصدرا، در دار وجود، جز ذات و صفات حضرت حق و افعال او، چیزی تحقق ندارد. در سلسله مراتب تشکیکی وجود، کثرات، افعال او هستند و در رأس این سلسله هم ذات حضرت حق قرار دارد. دوم: ملاصدرا ابتدا قائل به وحدت شخصی وجود بوده؛ اما تحت تاثیر نظریات عرفا، به نظریه وحدت شخصی گرویده است. در اثبات ادعا و تفسیر نخست باید بگوییم که تحقیقات در آثار ملاصدرا نشان از آن دارد که نظریه

وحدت و بساطت، دارای مراتب شدت و ضعف، کمال و نقص، غنا و فقر و تقدم و تأخر است که مابه‌الإشتراک آن، عین مابه‌الإمتیاز آن است. این دیدگاه، به نظریه وحدت سنخی یا وحدت تشکیکی (کثرت مراتبی حقیقت واحد) معروف است. (همان، ص۵۰، ۱۰۰ـ۱۰۱ و ۲۵۳)

بر اساس این نظریه، ثبات و تغییر، دو جنبه از «وجود» هستند که در موجودات نمود دارند. بنابراین، ملاصدرا تمام کثرات را چیزی سوای از وجود نمی‌داند و ماهیات، حقیقتی جدای از وجود ندارند؛ بلکه موجودات (از واجب الوجود تا پایین‌ترین موجود در سلسله طولی موجودات)، مراتب وجود هستند و تباین ذاتی، معنا ندارد. بر اساس این تفسیر از وحدت شخصی وجود، ملاصدرا برای ماهیات ممکن، هویتی مستقل از وجود قائل نیست؛ درعین‌حال که کثرات را نیز انکار نمی‌کند. ازاین‌رو، وقتی کثرت و وحدت، همه در وجود نمودار است، جایی برای تمایز وجود از ماهیت باقی نمی‌ماند.

۳ـ۴. قاعده فرعیه

ملاصدرا بر اساس قاعده فرعیه «ثبوت شیء لشیء، فرع لثبوت المثبت له دون الثابت»، برخی اشکال‌ها و اعتراض‌های وارد بر رابطه وجود و ماهیت را پاسخ داده و تبیین می‌نماید. ملاصدرا در رساله فی اتصاف الماهیة بالوجود به‌تفصیل، چگونگی اتصاف ماهیت به وجود را بیان کرده و بر مبنای نظریه اصالت وجود، در پی مرتفع ساختن اشکال‌های مورد نظر برآمده است، با این مضمون که رابطه وجود و ماهیت، مستلزم چنین قاعده‌ای نمی‌شود؛ زیرا بر اساس اصالت وجود، ماهیت، دارای ثبوت حقیقی نیست تا قاعده فرعیت درباره آن صدق کند؛ زیرا آنچه اوّلاً و بالذات موجود است، وجود است و ماهیت به جز به نحو تبعی، بهره‌ای از وجود ندارد (همان، ۱۳۰۲، ص۱۱۶ـ۱۱۷). در جایی دیگر، بر اساس

نهایی ملاصدرا بر طبق سخنان ایشان، خاصه در فصلی با عنوان «فی اثبات التکثر فی الحقائق الامکانیة» در کتاب اسفار (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج۲، ص۳۱۸)، اثبات‌کننده وجود تبعی ماسوا، به‌عنوان مراتب حقیقت حقه وجود است (وحدت سنخی وجود). او در رسالة فی سریان الوجود نیز صراحتاً اعلام می‌کند که وحدت شخصی وجود (به معنای نفی کثرات)، صرفاً از ظاهر کلام صوفیه فهمیده می‌شود و مستلزم رفع احکام عقل است که حتی محققان صوفیه نیز بدان تصریح کرده‌اند (همان، ۱۳۰۲، ص۱۳۸). ازاین‌رو، ادعای وحدت وجود، فقط کثرت وجود را نفی می‌کند، نه مطلق کثرت. در نتیجه، با اثبات وحدت، کثرت، سراب نخواهد بود؛ بلکه همچنان پابرجاست و «کثرت وجود»، به «کثرت نمود» معنا می‌یابد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص۵۹ ـ ۶۰).

وحدت وجود، وجود و ماهیت را به یک وجود، موجود می‌داند و مغایرت آنها را فقط به حیطه ذهن منحصر می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که ماهیت مفروض، هیچ‌گونه ثباتی ندارد تا مشمول قاعده فرعیت گردد (همان، ۱۳۸۶، ص۱۳۷ و ۱۹۸۱، ج۱، ص۵۶). آنگاه نتیجه می‌گیرد که در اتصاف وجود به ماهیت، موضوع اصلی در قضیه، وجود است و حمل وجود بر ماهیت، به‌صورت عکس‌الحمل است. ازاین‌رو، اتصاف ماهیت به وجود، از باب توسع است؛ وگرنه در وجود با هم متحدند. (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۵۸ و ۱۳۰۲، ص۱۱۰ ـ ۱۱۶)

۴ـ۴. حرکت جوهری

نظریه حرکت جوهری، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین خدمات ملاصدرا به فلسفه اسلامی، مراتب شدید و ضعیف سهروردی را به نظریه تشکیک در وجود، تبدیل نمود و محور اصلی تأملات فلسفی او را تشکیل داد؛ محوری که بر اساس آن، برخی مشکلات فلسفی، متحول و قابل حل گردید. در حقیقت، ملاصدرا ـ برخلاف گذشتگان ـ حرکت جوهری را مرتبط با وجود شیء مطرح می‌کند، نه ماهیت؛ زیرا در فلسفه ملاصدرا، صورت نوعیه، نحوه وجود شیء است، نه ماهیت؛ چون در حرکت اشتدادی جوهری، آنچه تغییر می‌کند، وجود و صورت خارجی جوهر است، نه ماهیت نوعی و مفهوم مشترک ذاتی آن. پس وجود، منشأ ثبات و وحدت شخصی وجود است. به‌این‌ترتیب، حرکت جوهری به‌عنوان حرکت وجودی اثبات می‌گردد. (همان، ۱۹۸۱، ج۳، ص۶۳، ۸۳ ـ ۸۶، ۱۰۴ و ۱۳۳)

بر طبق حرکت جوهری، موجودات در هر آن، دارای یک نحوه از وجود هستند، اما آنچه باعث بقای موضوع می‌گردد، وحدت وجود است. در حقیقت، حرکت جوهری، بر نو شدن پیوسته موجودات با حفظ شخصیتِ آنها دلالت دارد. این سخنان، ما را به وجود حقیقت ذومراتب و کثیر در عین بساطت و وحدت، هدایت می‌کند. بر این اساس، وقتی کثرت بر مبنای وحدت در وجود تبیین گردد، جایی برای تمایز وجود از ماهیت نمی‌ماند.

۵ـ۴. معنا و شأنیت وجود و ماهیت در فلسفه ملاصدرا

معنای وجود و ماهیت در فلسفه ملاصدرا، به موازات تطور بحث اصالت یا اعتباریت وجود و ماهیت، دارای تکون و تحول بوده است. از سخنان ملاصدرا چنین برمی‌آید که

در برهه‌ای از زمان، قائل به اصالت ماهیت و اعتباریت وجود بوده است (همان، ج۱، ص۴۹ و ۱۳۶۳، ص۳۷۱). در این مقطع، ماهیت، منشأ اثر اشیا در خارج تلقی می‌گردد. در مرحله بعد (بر اساس قاعده فرعیه)، اعلام می‌کند که وجود، عین ثبوت ماهیت است: «إنّ الوجود، نفس ثبوت الماهیة لاثبوت شیء للماهیة» (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۴۴). در این مرحله، ظاهراً همچون فارابی، وجود و ماهیت را به یک وجود در خارج، موجود می‌داند که وجود به جز یک مفهوم معقول ثانی فلسفی، شأنیت دیگری در خارج ندارد.[۱] همچنین، موارد مشابهی وجود دارد که بر عدم مجزا بودن هویت وجود و ماهیت، دلالت می‌کند.[۲]

بعد از اعتقاد به نظریه بنیادی اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، وجود به امر ثابت و متحقق در خارج تفسیر می‌شود که ماهیت به جز به نحو تبعی، بهره‌ای از وجود ندارد. در این مقطع زمانی، یک دگرگونی در معنای وجود و ماهیت رُخ می‌دهد. ازاین‌رو، نظریه وحدت تشکیکی وجود و یا به عبارتی وحدت شخصی وجود، به اتحاد وجود و ماهیت منتهی می‌گردد.

۶ـ۴. علیت در فلسفه ملاصدرا

با دقت نظر در آثار ملاصدرا می‌توان تطور آرای او را در بحث علیت ـ همانند بسیاری از نظریات فلسفی ملاصدرا که دارای دگرگونی و تحول بوده‌اند[۳] ـ به خوبی مشاهده کرد. ملاصدرا در این مسئله، هرچند در ابتدا به طریق فلسفه رسمی، برای علت و معلول، وجود جداگانه‌ای در نظر می‌گیرد (همان، ۱۳۸۶، ص۱۸۷)، اما بر اساس اعتقاد به اصالت وجود و انتقال مناط نیازمندی معلول به علت از امکان ماهوی به امکان فقری، وجود معلول را وجود رابط می‌داند (همان، ۱۹۸۱، ج۱، ص۳۸۴). بدین طریق، از علیت مرسوم، عدول کرده و طریق متفاوتی در تبیین رابطه معلول با علت برمی‌گزینند و در نهایت، بر اثر اعتقاد به وحدت شخصی وجود (در تفسیر صدرایی)، معلول را شأنی از شئون علت و طوری از اطوار آن

---

۱. البته مطمئناً این سخنان، بر مشی قوم بیان شده است؛ چنان‌که خودش در مواضع متعددی از آثارش به نقد این عقیده می‌پردازد. برای مطالعه بیشتر، ر. ک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج۱، ص۴۰۶، ۴۰۸ و ۴۱۴.

۲. برای مشاهده موارد بیشتر، ر. ک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج۱، ص۲۴۹ و ۲۵۸.

۳. برای مطالعه بیشتر، ر. ک: مقاله سعید انواری و سید جلیل حسین نیا با عنوان «زمینه‌ها و علل طرح نظریات فلسفی ناسازگار در آثار ملاصدرا».

می‌دانـد (عبودیـت، ۱۳۸۵، ج۱، ص۲۱۴؛ صدرالمتالهیـن، ۱۹۸۱، ص۱۱۴؛ ۱۳۸۶، ص۱۷۲ و ۱۳۶۳، ص۵۴).
اصالـت وجـود و نـوع نگاه صدرا به رابطه وجود و ماهیت، باعث ارائه چنین تفسـیر نوینی از رابطه معلول با علت گردید.

نتیجه‌گیری

تمایز متافیزیکی وجود و ماهیت، با نظام فلسـفی فارابی وارد مباحث فلسـفه اسـلامی شـد و اگرچـه تأثیـر جـدی آن در فلسـفه فارابـی ظهور و بـروز چندانی نداشـت، اما آماده‌سـازیِ مقدمه‌ای بود تا اینکه در فلسفه سینوی نضج گیرد و مباحث فلسفی را به نحو جدی تحت تأثیر قرار دهد؛ چنان‌که ثمرات آن، در آرای ابن‌سینا قابل بررسی است. در این پژوهش، این نظریـه در دو دسـته از آثـار فارابـی به بحث گذاشـته شـد. منطبق با دسـته اوّل آثـار فارابی، عـلاوه بـر تصریح به نظریه تمایـز وجود از ماهیت، آثار متافیزیکی ایـن تمایز (مانند عروض وجـود بـر ماهیت، تفسـیر وجوب و امـکان و علیت وجودی) نیز در فلسـفه او نمود داشـته اسـت. امـا طبق دسـته دوم آثـار، فارابی، تمایـز متافیزیکی وجـود از ماهیت را شناسـایی و بعضاً مطرح کرده است؛ اما چون ملزومات این نظریه مانند عروض وجود بر ماهیت، امکان ذاتـی و ماهـوی (به‌عنـوان منـاط نیازمندی ممکنات به واجب)، به سـبب تفسـیر متفاوت وجوب و امکان، جایگاهی در فلسـفه او نداشـته اسـت و نیز به دلیل درهم‌تنیدگی معنای وجود و ماهیت، نظریه مذکور (به نحو سینوی) مطرح نگردید.

در مراحـل بعـد، ملاصدرا بر اسـاس نظریـه بنیادین اصالت وجود و وحدت تشـکیکی وجـود و بـا گـذر از تمایـز وجـود از ماهیت بـه تقدم وجـود و ماهیـت و در نهایت، بـه نظریه اتحـاد وجـود و ماهیت یا به تعبیری، عینیت وجود و ماهیـت به معنای وجود تبعی و ظلی ماهیـت در برابـر وجود منتهی می‌گـردد. در این نظریه، بحث تمایز و بـه تبع آن، تقدم، نفی می‌شـود؛ زیـرا در دار وجـود، چیـزی جز وجود نیسـت کـه تقدم و تأخـر لازم آیـد. در نتیجه، ملاک نیازمندی ممکنات به واجب، دیگر به تمایز وجود از ماهیت، منوط نیست و امکان ماهوی به امکان وجودی مبدّل می‌شود.

بنابرایـن، چنان‌کـه از مقایسـه اجمالـی این دو جریان فلسـفی به دسـت می‌آید، هر دو نظـام فلسـفی، وجودمحورنـد؛ امـا در جریان نخسـت، موجود، موضوع فلسـفه اولی اسـت و

در دومی، وجود، موضوع و محور آن است. تبدل و تطور موضوع فلسفه از موجود به وجود، مبتنی بر مبانی متفاوت این دو نظام فلسفی است که آثار و ثمرات متمایزی را نیز در پی داشته است. این دو رویکرد و دو دیدگاه به موجود، یکی تمایز وجود و ماهیت را نتیجه می‌دهد، بدون آنکه اصالت یکی از آن دو و یا هر دویِ آنها مطرح باشد؛ هرچند رابطه وجود و ماهیت و نحوه تحقق ماهیت در خارج، به تفصیل در آثار حکمای مشائی مطرح شده است و دیگری، از این دو جزء موجود (یعنی وجود و ماهیت)، فقط وجود را حقیقی و اصیل می‌شمرد. به عبارتی، این دوگانگی و تمایز را فقط امری ذهنی می‌داند که در تحقق خارجی، به یک حقیقت منتهی می‌شود که همان وجود است. بنابراین، نظریه اصالت وجود صدرایی، مبتنی و متفرع بر شناسایی تمایز وجود و ماهیت در فلسفه فارابی و ظهور و بروز جدی آن در فلسفه سینوی است و این تطور و تحول هم‌افزایانه، از ویژگی‌های برجسته نظام فلسفه اسلامی به شمار می‌آید.

فهرست منابع

۱. ابن‌رشد، (۱۳۷۷ش)، تفسیر مابعدالطبیعه، تهران: حکمت.

۲. ـــــــــ (۱۹۹۳م)، تهافت التهافت، بیروت: دار الفکر.

۳. ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، الهیات شفا، قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی.

۴. ـــــــــ (۱۳۷۵ش)، اشارات و تنبیهات، قم: نشر البلاغه.

۵. ـــــــــ(۱۳۸۳ش)، الهیات دانشنامه علائی، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.

۶. ارسطو (۱۳۶۷ش)، متافیزیک، ترجمه: شرف‌الدین خراسانی، تهران: گفتار.

۷. اشعری، ابی‌الحسن‌بن علی‌بن اسماعیل (۱۴۲۷ق)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، بیروت: دار النشر.

۸. حسینی، داود (۱۳۹۸ش)، وجود و ذات؛ تفسیری از صدرا در سیاق تاریخی، قم: مجمع عالی حکمت اسلامی.

۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷ش)، عین نضاخ (تحریر تمهید القواعد)، تحقیق و تنظیم: حمید پارسانیا، قم: اسراء.

۱۰. حکمت، نصرالله (۱۳۸۹ش)، متافیزیک ابن سینا، تهران: الهام.

۱۱. شهیدی، فاطمه (۱۳۹۵ش)، «نسبت امر ممکن با زمان و قوه در فلسفه فارابی»، مجله جاویدان خرد، ش۳۰، ص۸۳ ـ ۱۰۰.

۱۲. ـــــــــ (۱۳۸۸ش)، «معنای ماهیت در آثار فارابی»، فلسفی شناخت، ش۶۱، ص۳۹ ـ ۵۸.

۱۳. صدرالمتالهین شیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۰۲ق)، مجموعه رسائل التسعه، تهران: بی‌نا.

۱۴. ـــــــــ (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی اسفار الاربعة، بیروت: دار المناهل.

۱۵. ـــــــــ (۱۳۶۳ش)، المشاعر، تهران: طهوری.

۱۶. ـــــــــ (۱۳۸۶ش)، الشواهد الربوبیة فی مناهج السلوکیة، تصحیح و مقدمه: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

۱۷. طوسی، نصیرالدین محمد (۱۳۷۵ش)، شرح الاشارات و التنبیهات، قم: نشر البلاغه.

۱۸. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۵ش)، درآمدی بر نظام حکمت صدرایی، تهران: سمت.

۱۹. فارابی، ابونصر (۱۴۰۹ق)، منطقیات، قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی.

۲۰. ـــــــــ(۱۳۸۷ش)، رسائل فلسفی فارابی، ترجمه: سعید رحیمیان، تهران: علمی ـ فرهنگی.

۲۱. ـــــــــ(۱۹۶۶م ـ الف)، احصاء العلوم، بیروت: مکتبة الهلال.
۲۲. ـــــــــ(۱۹۶۶م ـ ب)، السیاسة المدنیة، بیروت: مکتبة الهلال.
۲۳. ـــــــــ(۱۴۱۳ق)، الاعمال الفلسفیه، بیروت: دار المناهل.
۲۴. ـــــــــ(۱۹۸۶م)، الحروف، تصحیح: محسن مهدی، بیروت: دار المشرق.
۲۵. ـــــــــ(۱۹۹۵م)، آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها، بیروت: مکتبة الهلال.
۲۶. ـــــــــ(۱۴۰۵ق)، فصوص الحکمة، قم: بیدار.
۲۷. ـــــــــ(۱۹۹۰م)، الواحد و الوحدة، الدار البیضاء: دار توبقال للنشر.
۲۸. کمالی‌زاده، طاهره (۱۳۸۷ش ـ الف)، «ریشه‌های کلامی قول به تمایز وجود و ماهیت در فلسفه اسلامی»، مجله مقالات و بررسی‌ها، ش۹۰، ص۱۴۹ ـ ۱۶۹.
۲۹. ـــــــــ(۱۳۸۷ش ـ ب)، «وجود و ماهیت در نظام فلسفی ارسطو و فارابی»، حکمت سینوی، دوره ۱۲، ش۳۹، ص۹۴ ـ ۱۱۱.
۳۰. کیانخواه، لیلا (۱۳۹۷ش)، مابعدالطبیعه از دیدگاه فارابی و ابن سینا، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
31. menn, Stephan, (2012) , Farabi in the reception of Avecenna's Metaphysics: Averroes against Avicenna on being and Unity, pages 51-96.